جاه طلب‌ها

ای که می‌تازی به دنبال مقام — تا شوی سر در میان خاصّ و عام

پیش از آن سنگینی این بار بین — طاقت حملش ازین اِصرار بین

گر نداری قوّت حملش بدوش — بهر حملش زینهار از جان مکوش

چون رسیدی بر لب بام مقام — عاقبت افتی بسر از پشت بام

با سرآئی در تکِ گودال تنگ — عرصه را سازی به خویش و خُلق تنگ

حمل بار مردم یک مملکت — با حمار بد رکاب سلطنت

کار هر مکّاری خودکام نیست — در چه شیطان جلال و نام نیست

بار وجدان است این بار مقام — وای بر آنکو ندارد این مرام

آنکه با حرص و هوس این کار کرد بار را نابود و خود را خوار کرد

سرها و سوارها

ای بسا سرها که در این کار رفت باربر افتاد و بار از دست رفت

حمل بار سرنوشت مرز و بُوم خواه ایران، خواه توران، خواه رُوم

کار هر نورستۀ خودخواه نیست جُز نگون گشتن به قعر چاه نیست

ای بسا سودائیان خودپرست از هوس بر کسب آن یازید دست

روز و شب در کسبِ آن جاه و جلال بذل کرده اهتمام و جان و مال

از شه و اطرافیان گوید مَجیز تا رسد بر اوج وصل این عزیز

چون رسیده بر وصال این نگار نوش کرده جرعه‌ای زآن زهر مار